

زنان همراه عیسی

¹ و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند.² و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مَجْدَلِیَّه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،³ و یونا زوجهٔ خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می‌کردند.

مثل برزگر

⁴ و چون گروهی بسیار فراهم می‌شدند و از هر شهر نزد او می‌آمدند، مَثَلی آورده، گفت:⁵ که برزگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت، و وقتی که تخم می‌کاشت، بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.⁶ و پارهای بر سنگلاخ افتاده، چون روید از آن جهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.⁷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود.⁸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده، روید و صد چندان ثمر آورد. چون این بگفت ندا در داد: هر که گوش شنوا دارد بشنود.

⁹ پس شاگردانش از او سؤال نموده، گفتند: که معنی این مَثَل چیست؟¹⁰ گفت: شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطهٔ مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند.¹¹ اَمَّا مَثَل این است که تخم کلام خداست.¹² و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، فوراً ابلیس آمده، کلام را از دل‌های ایشان می‌رباید، مبادا ایمان آورده نجات یابند.¹³ و آنانی که بر سنگلاخ هستند، کسانی می‌باشند که چون کلام را می‌شنوند، آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند؛ پس تا مدتی ایمان می‌دارند و در وقت آزمایش، مرُتد می‌شوند.¹⁴ اَمَّا آنچه در خارها افتاد اشخاصی می‌باشند که چون شنوند می‌روند و اندیشه‌های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه می‌کند و هیچ میوه به کمال نمی‌رسانند.¹⁵ اَمَّا آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می‌باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر،

مثل چراغ

¹⁶ و هیچ‌کس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی‌کند بلکه بر چراغدان می‌گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.¹⁷ زیرا چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود.¹⁸ پس احتیاط نمایید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می‌برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.

مادر و برادران عیسی

¹⁹ مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند.²⁰ پس او را خبر داده گفتند: مادر و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند تو را ببینند.²¹ در جواب ایشان گفت: مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده، آن را بجا می‌آورند.

عیسی و طوفان دریا

²² روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم. پس کشتی را حرکت دادند.²³ و چون می‌رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، به حدی که کشتی از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند.²⁴ پس نزد او آمده، او را بیدار کرده، گفتند: استاد، استاد، هلاک می‌شویم. پس برخاسته، باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد.²⁵ پس به ایشان گفت: ایمان شما کجا است؟ ایشان ترسان و متعجب شده، با یکدیگر می‌گفتند: که این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند؟

عیسی شفا می‌کند دیوانه را

²⁶ و به زمین جَدْرِیان که مقابل جلیل است، رسیدند.²⁷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدّت مدیدی دیوها داشتی و رخت نبوشیدی و در خانه نمادی بلکه در قبرها منزل داشتی، دچار وی گردید.²⁸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده، به آواز بلند گفت: ای عیسی، پسر

خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.²⁹ زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید، چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را می‌گسیخت و دیو او را به صحرا می‌راند.³⁰ عیسی از او پرسیده، گفت: نام تو چیست؟ گفت: لَجُون. زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.³¹ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.³² و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در آن می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد.³³ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند.³⁴ چون گرازبانان ماجرا را دیدند، فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.³⁵ پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند؛ نزد عیسی رسیدند و چون آن آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است، ترسیدند.³⁶ و آنانی که این را دیده بودند، ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود.³⁷ پس تمام خلق مرزوبوم جَدْرِیان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده، مراجعت نمود.³⁸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند، از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت:³⁹ به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن. پس رفته، در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود، موعظه کرد.

عیسی شفا می‌کند یک زن را و زنده کردن دختر یائِرس

⁴⁰ و چون عیسی مراجعت کرد، خلق او را پذیرفتند زیرا که ناگاه مردی، یائِرس نام که رئیس کنیسه بود، به پایهای

عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید.⁴² زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می‌رفت، خلق بر او ازدحام می‌نمودند.⁴³ ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبّا نموده و هیچ‌کس نمی‌توانست او را شفا دهد،⁴⁴ از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونش ایستاد.⁴⁵ پس عیسی گفت: کیست که مرا لمس نمود؟ چون همه انکار کردند، پطرس و رفقاییش گفتند: ای استاد، مردم هجوم آورده، بر تو ازدحام می‌کنند و می‌گویند: کیست که مرا لمس نمود؟⁴⁶ عیسی گفت: البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوّتی از من بیرون شد.⁴⁷ چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همهٔ مردم گفت که، به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فوراً شفا یافت.⁴⁸ وی را گفت: ای دختر، خاطر جمع دار؛ ایمانت تو را شفا داده است؛ به سلامتی برو.

⁴⁹ و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده، به وی گفت: دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.⁵⁰ چون عیسی این را شنید، توجّه نموده به وی گفت: ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.⁵¹ و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر، هیچ‌کس را نگذاشت که به اندرون آید.⁵² و چون همه برای او گریه و زاری می‌کردند، او گفت: گریان مباشید! نمرده بلکه خفته است.⁵³ پس به او استهزا کردند چونکه می‌دانستند که مُرده است.⁵⁴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته، صدا زد و گفت: ای دختر برخیز!⁵⁵ و روح او برگشت و فوراً برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند.⁵⁶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از این ماجرا خبر ندهند.